

علی ساروی

ناپیدا

سبک نمی شود این وقت
به آهی که مرا دورتر می برد
با بال سنجاقکی
پرورانده بر سر

گیسو بر آب
آویخته ی خونم ماه
ارابه ی روز را
ناپیدا می راند

آویخته ی خاکستر

خیال هام
آویخته ی خاکستر
گونه هام
فانوس ماه
نه چشم ها بار دار ثانیه اند
نه ثانیه بار دار ساعتی ست
که شب می شوند.

آویخته ی خاکستر، دنیا
زورقی که به روح می راند

به سایه ی عمری دراز

نشسته ام
به سایه ی عمری دراز
و روزهایی که در آن دفن خواهم شد
باعصایی
برشانه های باد
وتکیه برسایه ی
عمری دراز